

# شاید

## هنرمندی با روح سعدی و حافظ

هنوز در شیراز محله‌های قدیمی با کوچه‌های تنگ پرپیچ که در میان دیوارهای کاهگلی و آجری کشیده شده و خانه‌های گود که بسا درختهای نارنج و سرو صفا و طراوت یافته، خانه‌هایی که درهای چوبی کنده کاری آن اثر دست صنعتگران چیره دستی است که شاید استخوانهایشان نیز در خاک (دارالسلام)<sup>۱</sup> پوسیده باشد بسیار پیدا میشود.

در یکی از این خانه‌ها مردی شب را بروز و روز را شب می‌آورد که بگفته «کمال‌الملک» روح سعدی و حافظ در درونش شکوفان است. مردی که با سانی میتوان گفت همه عمر و زندگی‌اش با رنگها و نقشها در پرده سازی و صورتگری گذشته است و با همه نقش آفرینی و همه نقشها که هر روز جبر زمان در گذرگاهش می‌آویزد باز با همان نقش که باید، با همان روح ایرانی، با صفا و مهر و یک رنگی زندگی میکند.

«الهی همی بینم‌تان که خوشید»

با این کلام ما را پذیره شد. اطاقش بی شباهت به بازار عتیقه‌فروشان نیست. همه جای دیوارها از قابها و قالیچه‌ها و عکسها پوشیده است. طاقچه‌ها پر است از لاله‌ها و کاسه‌ها. ظروف چینی و نقره‌ای در روی میزها جایی برای هیچ چیز باقی نگذاشته است.

فرشها، پرده‌ها، و مخمل مبلها و یکی دو مجسمه‌ای که در گوشه و کنار نشسته‌اند آنچنان بهم آمیخته که انسان فکر میکند دیگر جایی برای او نیست.

برای تماشای همه آنچه هست مدت‌ها وقت لازم است. این شلوغی سقف را نیز رها نکرده. از مربعمهای چوبی سقف که از رنگ پر است چلچراغی آویخته‌اند. نگاه باید مدت‌ها پی‌جوی شود تا آن همه پرده نقاشی بزرگ و کوچک را از میان آن همه اشیاء بیگانه بیابد.

۱ - گورستان معروف شیراز.



وقابل درك همگان است . در تابلوها روح شعر، روح شیراز،  
و روح پاك مردم شرق چشم را میگیرد .

حکایت پرده‌ها به افسانه‌های تاریخی آمیخته است . همه  
آدمهای نقاشی چهره‌های صیقلی، گونه گلگون، ولباسهای  
ترمه و شال‌زری دارند. زن و مردهای شیراز زمان زندیه هستند.  
چون نقاش شیفته شیراز و تاریخ زندیه است . سبك نقاشی او  
تلفیق طبیعت سازی و مینیاتور است، سبکی که بیشتر به «پرداز»  
شهرت یافته .

\*\*\*

از کودکی ناخودآگاه گاهی روی دیوار خط میکشید  
و خطها را بهم میپیوست . و وقتی به نقشهای کتاب میرسید  
در خود احساس لذت و شغف میکرد و با آنها خیره میشد .  
وقتی بزرگتر شد در مکتب فرصت الدوله شیرازی به تحصیل  
فلسفه پرداخت . مرحوم فرصت به شاگردانش غیر از علوم  
و فلسفه درسهای دیگری از جمله نقاشی نیز میآموخت .  
شایسته در اندک مدتی از دیگر همدرسان خود در این رشته

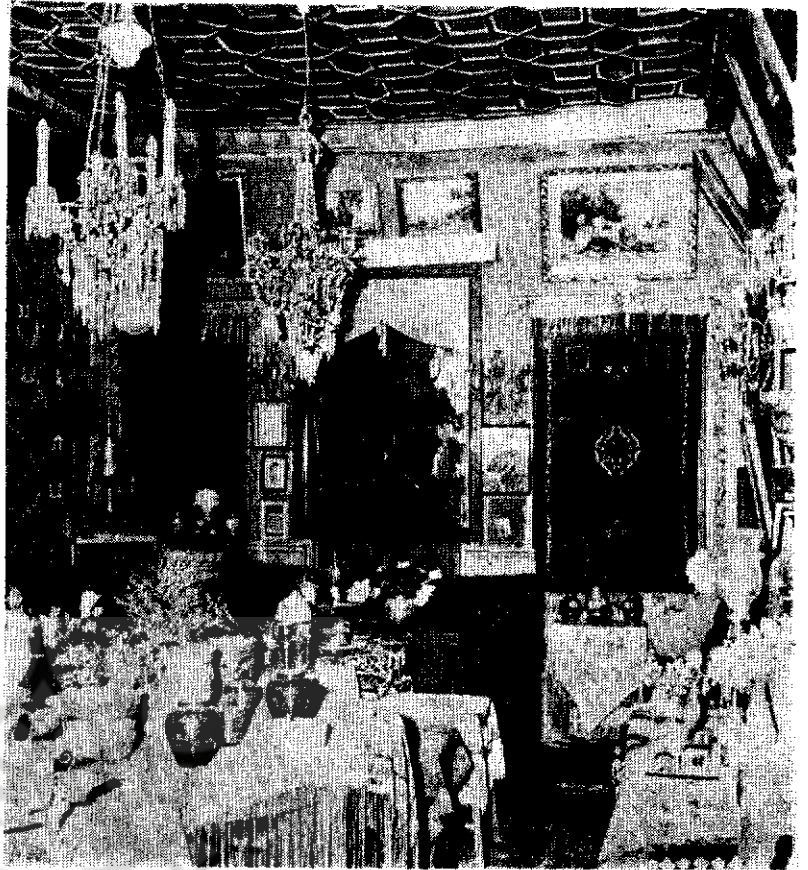
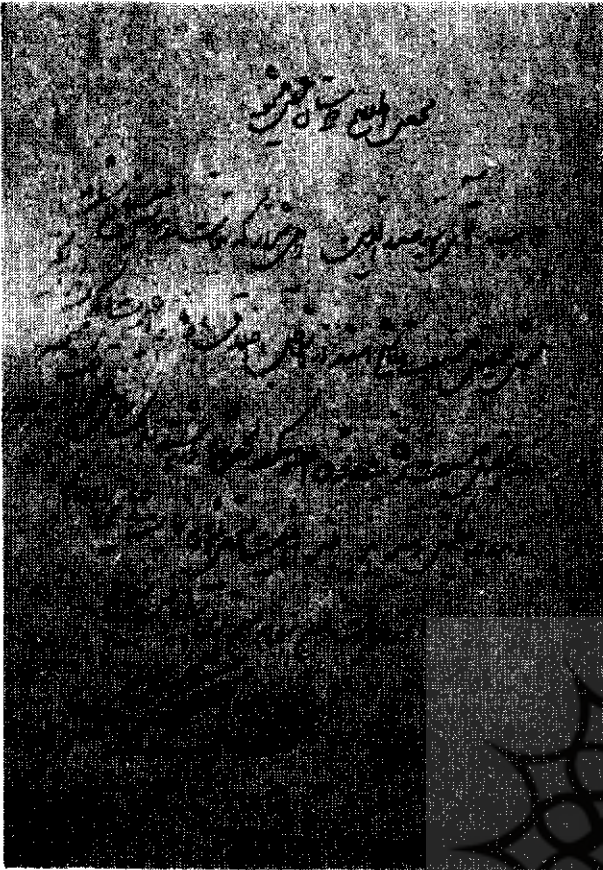
با این همه وقت در خانه هنرمندی این چنین شایسته زودتر  
از آنچه تصور شود میگذرد .

« شایسته » با آنکه از نیمه راه پائیز عمر نیز گذشته عشق  
به رنگها و سایه روشنها که با آنها نقشهایش را بر پرده‌ها میآفریند  
اورا واداشته که سختی را آسان بیابد و پر شور و گرم و با احساس  
زندگی کند .

مردی است با مطالعه و روشن، بدون شك شبهای بسیاری  
با حافظ و سعدی و مولوی خلوت داشته و بیشتر اشعار این سه  
بزرگ را هنوز با گذشت سالها در خلوتخانه خاطر به امانت  
سپرده است .

بیشتر نقاشان بزرگ جهان را میشناسد و با سبك کار آنها  
آشناست . او خود را نیز خوب شناخته و با این شناسائی که نسبت  
به خود و روح خود دارد هر چه میسازد هم رنگ احساس  
و اندیشه خود اوست و این را میتوان تنها از خلال يك اثر او  
دریافت .

رنگها آرامش بخش، نقشها ساده، و پیام پرده‌ها کوتاه



در چهل سال پیش کسی توجهی نداشت . حالا علاقه مردم خود انگیزه است . ولی چیز دیگری هم هست که محرک و مهیج من است . همان علاقه من باینکار . و چرا علاقه دارم خود من هم نمیدانم . من هنر را در مرحله اول برای هنرمیخواهم ، که هنر باید در جامعه بشری باشد . این یک چیز طبیعی است . همانطور که بعد از اسلام با آنکه هنر با کراهت یاد شده بود مردم رفتند بدنالش ، همانطور که یک عامل نامرئی بچه را بطرف گل یا یک سیب سرخ میکشد . و چنانچه این روحیه نبود بشر همان غارنشین اولیه میبود و تا این حد برای بهتر ساختن محیط تلاش نمیکرد .

تو قائم بخود نیستی یک قدم  
ز غیبت مدد میرسد دم بدم

«مولوی»

همانطور که یک هنرمند از تماشای طبیعت و آنچه الهام بخش اوست بیشتر از مردم عادی لذت میبرد باید هنرش را برای لذت بردن و تلطیف زندگی در اختیار مردم بگذارد .

پیشی گرفت و بنا بر توصیه دوستان برای پرورش ذوق هنری تازه یافته خود به تهران آمد و بمحضر کمال الملک رفت . و با آنکه استاد در اولین روز سختی و زحمت زیاد کاری را که در پیش گرفته بود باو گوشزد کرد او دشواری راه هنرمندی را پذیرفت و تن داد .

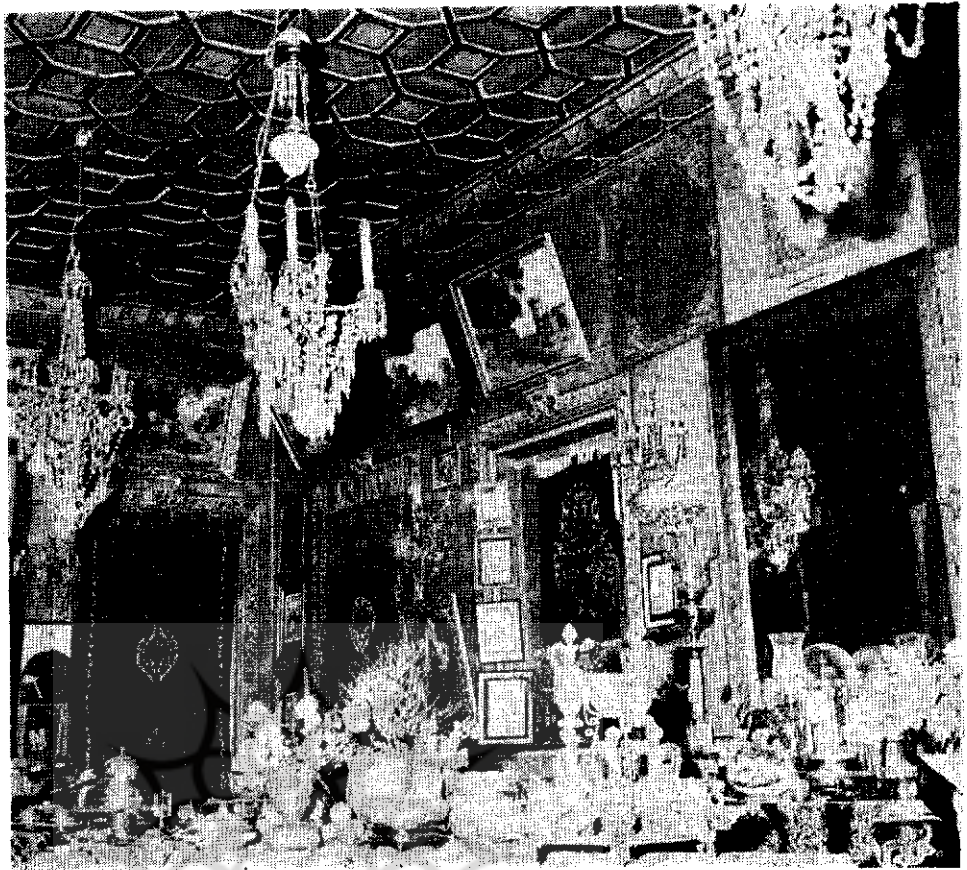
شایسته در مجسمه سازی و نقاشی ، رنگ و روغن و آبرنگ خوب شدن آزمائی کرد و از این میان آبرنگ را که با آن میتواند بهترین احساس کند برگزید . و در این رشته تحسین دوستداران و ایمان استادش را بکار خویش برانگیخت ، تا آن حد که مرحوم کمال الملک نقاشی آبرنگ او را تکامل یافته خواند .

شایسته اینک که دوران خانه نشینی را میگذراند از سپیده دم تا شام سرگرم نقاشی است و نقاشی را بقول خودش مسکن آرام قلبی ، مرهم دلهای خسته و کلید درهای بسته میدانند .

عقیده دارد :

«وضع نقاشی خیلی خوب است و کم کم دارد به اوج نزدیک میشود . تمایل مردم باعث تشویق و امیدواری است .





\*\*\*

ساعتها گذشته است و من گذشت زمان را احساس نکرده‌ام. لذت تماشای نقاشیها و نفوذ گفته‌ها دلم را پر کرده است. مدت‌ها به نقش تابلوها و رنگهای زنده و گویای آنها فکر میکنم. به چهره آدمهای دوست‌داشتنی و مهربان که تنها در خیال يك هنرمند نطفه بسته‌اند، و به شایسته‌ها که اینها را آفریده است و به یکایکشان مهر می‌ورزد. لحظه‌های بسیاری به آدمهایی که از روی آدمهای دیگر خلق شده‌اند فکر میکنم. تمبرها، کارت پستالها و منظره‌هایی که او کپی کرده تشخیصشان از اصل واقماً کاری مشکل است. گاهی کار مثل چاپ، با همان رنگ و شکل، براق یا مات است. این تحسین را بر میانگیزد. در حالیکه افکارم به گذشته‌ها، به استادی که شاگردان بسیاری نظیر او تربیت کرد و بیادگار گذاشت می‌گراید، خانه شایسته را ترك میکنم و برایش آرزو دارم به همه آرزوهای ارزنده هنریش دست‌یابد. و حق این است که بگوئیم کمال‌الملک روحش شاد باد.

سخانش شیرین و دلنشین است. آدم را با آن لهجه گیرای شیرازی مجذوب میکند. از او میخواهم که خاطره‌ای از استادش کمال‌الملک برایم تعریف کند. «میگفت لذتی که من از نقاشی می‌برم بهتر از لذتی است که بر روی يك زیبارو نگاه کنم. مرحوم کمال‌الملک از تاریک و روشن مشغول کار میشد تا آخر روز.

بعد از مدتی يك روز ایشان روی تابلوهای خودشان مطالعه میکردند. گفتم: این تابلوها خیلی خوب شده‌است. گفتند: مشکل است، نقاشی خیلی مشکل است. اتفاق افتاده روی يك صورت ششماه کار کرده‌ام. گفتم: برای هر کس مشکل باشد برای شما آسان است. فرمود: برای من مشکل است، چون من میفهمم و دیگران نمیفهمند. این حرف برای من خیلی گران تمام شد. هر سال با این حرف می‌رسم و فکر میکنم که سال گذشته نسبت به امسال چیزی نمیدانستم».